

رفتارشناسی خلفا از منظر امام علی علیه السلام در آینه نهج البلاغه

تاریخ دریافت: ۹۲/۶/۲۶ تاریخ پذیرش: ۹۲/۱۰/۱۵

محمد عشایری منفرد؛ سطح ۴ حوزه

چکیده

برخی محققان اهل تسنن ادعا کرده‌اند که امام علی علیه السلام با رویه خلفا کاملاً موافق و از انتصاب آنان کاملاً خشنود بوده‌اند! یکی از شواهدی که این مدعیان برای اثبات ادعای خود از آن بهره می‌برند کتاب شریف نهج البلاغه است. تکرار این ادعا از سوی مدعیان ممکن است در میان شیعیان نیز این پندار را پدید آورد که در کتاب نهج البلاغه هیچ اثری از مخالفت امام علیه السلام با خلفا یا ناخرسندی امام علیه السلام از ایشان وجود ندارد! پایبندی به اندیشه تقریب بین مذاهب، صاحب این قلم را وادار می‌کند که در مواجهه با این قبیل مسائل، احترام مسلمانان اهل تسنن را رعایت و نهایت احتیاط را پیشه کند. براین اساس این مقاله با فروتنی فراوان در برابر دیدگاه‌های دیگر و صرفاً برای ابهام‌زدایی از حقایق، با جستاری در کتاب شریف نهج البلاغه در صدد است تا نگره امام علیه السلام به خلفا را بیان کند.

کلیدواژه‌ها: نهج البلاغه، امام علی علیه السلام، انتقاد از خلفا، اهل بیت علیهم السلام.

تردید و وجود ندارد که امام علی علیه السلام تنها کسی بودند که شایستگی جانشینی پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله را داشتند. ایشان و گروه دیگری از صحابه بر همین اساس از انتصاب خلیفه سقیفه سخت ناراضی بودند و مدتها با او بیعت نکردند. امام علیه السلام تا آنجا که مصالح اسلام اقتضا می‌کرد بر این انتصاب اعتراض کردند و کوشیدند تا خلافت پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله را آن گونه که خدای متعال خواسته بود و پیامبرش نیز اعلام کرده بود به مقام وصایت بازگردانند. با این حال مصالح جهان اسلام ایشان را وادار می‌کرد که از جنگ گرم با هواداران سقیفه پرهیز کند و در بیان اعتراضات و انتقادات خود (جنگ سرد) نیز راهبرد ادب و متانت را برگزیند و از خلفای سه‌گانه همواره با بیشترین تعریض و کمترین تصریح انتقاد کنند.

راهبرد تصریح‌گریزی و تعریض‌گرایی موجب بروز فرصتی برای برخی محققان اهل تسنن شده است تا با تکیه بر مستندات از جمله کتاب نهج البلاغه، ادعا کنند که امام علیه السلام با رویه خلفا کاملاً موافق و از انتصاب آنان کاملاً خرسند بوده‌اند! این ادعا این مسأله را پدید می‌آورد که آیا در کتاب نهج البلاغه سخن اعتراض‌آمیزی از امام علی علیه السلام درباره خلفا یافت می‌شود؟ این مقاله برای حل همین مسأله در دو بخش پدید آمده است: در بخش نخست به ناخرسندی امام علیه السلام از خلیفه سقیفه و در بخش دوم به انتقادات امام علیه السلام از شیوه خلفا می‌پردازد.

وحدت مسلمانان و علی بن ابی‌طالب علیه السلام

امام علی علیه السلام در جای جای نهج البلاغه تصریح کرده‌اند یکی از عواملی که ایشان را از اقدام عملی برای رسیدن به حق شرعی‌شان (جانشینی ظاهری پیامبر) باز می‌داشت، رعایت مصلحتی به نام اتحاد مسلمانان و مصالح عمومی آنان بود. یکی از این موارد در خطبه ۷۳ منعکس شده است که امام علیه السلام در آنجا تصریح کرده‌اند به خدا قسم مادامی که کار مسلمین بسامان باشد و تنها بر من ستم شده باشد مخالفتی نخواهم کرد. (لَقَدْ عَلِمْتُ أَنِّي أَحَقُّ

النَّاسِ بِهَا مِنْ غَيْرِي وَ وَاللَّهِ لَأَسْلَمَنَّ مَا سَلِمَتْ أُمُورُ الْمُسْلِمِينَ وَ لَمْ يَكُنْ فِيهَا جَوْرٌ أَلَا عَلَيَّ خَاصَّةً^۱
در نامه به مردم مصر نیز تصریح کردند که می‌ترسم اگر در این شرایط اسلام را یاری نکنم بلائی
بر سر اسلام بیاورند که برای من مصیبتش از مصیبت از دست رفتن خلافت چندروزه بسی
گرانتر باشد (فَخَشِيتُ أَنْ لَمْ أَنْصُرِ الْأِسْلَامَ وَ أَهْلَهُ أَنْ أَرَى فِيهِ ثُلْمًا أَوْ هَدْمًا تَكُونُ الْمُصِيبَةُ بِهِ عَلَيَّ
أَعْظَمَ مِنْ فَوْتٍ وَ لَا يَتَكُمُّ أَلْتِي أَنَّمَا هِيَ مَتَاعُ أَيَّامٍ قَلِيلٍ).

در حقیقت وضعیت امام در آن روزگار شبیه به وضعیتی بود که جناب هارون در ایام غیبت
حضرت موسی با آن مواجه شدند و برای حفظ وحدت جامعه دینی، ناچار شدند در برابر
سامری اقدام عملی نکنند. برای همین بود که وقتی حضرت موسی بازگشتند و ایشان را مؤاخذه
کردند که چرا امت را اصلاح نکردی ایشان عذر آوردند که ترسیدم بیایی و بگویی چرا بین بنی
اسرائیل تفرقه افکندی (أَنِّي خَشِيتُ أَنْ تَقُولَ فَرَّقْتَ بَيْنَ بَنِي إِسْرَائِيلَ) (طه: ۹۴)
بنابراین باید توجه داشت که امام علی علیه السلام در شرایطی که مصالح جهان اسلام اقتضا
می‌کرده از حق خود گذشته‌اند تا مصالح مسلمانان محفوظ و دین اسلام پایرجا باقی بماند. این
همان رازی است که در جهان معاصر نیز نباید از توجه به آن غافل شویم.

نارضایتی امام علیه السلام از برابند سقیفه

ناخرسندی امام علیه السلام از نتیجه سقیفه به دو شکل در نهج البلاغه بازتاب یافته است؛ گاه
بیان امام علیه السلام بیان کاملاً تئوریک و مبتنی بر برهان و گاه دارای حالت خطابه‌ای است. در
این قسمت از مقاله به نمونه‌هایی از این دو گونه اعتراض اشاره می‌شود.

اعتراض برهانی به برابند سقیفه

مخالفت‌های برهانی ایشان به انتخاب سقیفه، فراوان است. در این جا تنها سه مورد از آن نقل
می‌شود:

یکم) اقامه برهان علیه انصار و مهاجرین

نمونه‌ای از اعتراضات تئوریک امام علیه السلام که در نهج البلاغه ذکر شده این است که وقتی برای ایشان از محتوای مذاکرات شورای سقیفه خبر آوردند، امام علیه السلام پرسیدند انصار چه می‌گفتند؟ گفته شد انصار می‌گفتند یک امیر از میان ما و یک امیر از میان شما انتخاب شود. حضرت فرمودند: چرا در برابر آنها استدلال نکردید که پیامبر صلی الله علیه و آله درباره شما انصار توصیه کردند که به نیکوکارانتان احسان و از بدکارانتان گذشت شود؟! کسی از امام علیه السلام پرسید این سخن پیامبر صلی الله علیه و آله چگونه می‌تواند استدلالی در مقابل انصار باشد؟ امام علیه السلام فرمودند: اگر پیامبر صلی الله علیه و آله می‌خواستند امام از میان انصار برگزیده شود در آن صورت دیگر نیازی نبود که درباره آنها چنین سفارشی بفرمایند.

امام علیه السلام سپس پرسیدند قریشیان چه استدلالی داشتند؟ گفته شد قریشیان استدلال می‌کردند که ما شجره پیامبر هستیم! حضرت فرمودند: به شجره استدلال کردند؛ اما ثمره را پایمال کردند! (احْتَجُّوا بِالشَّجَرَةِ وَ أَضَاعُوا الثَّمَرَ)^۲

دوم) استدلال به مقایسه‌ناپذیری خلیفه سقیفه با ایشان

یکی دیگر از استدلال‌های تئوریک امام علیه السلام که حاکی از شایستگی ایشان برای خلافت و ناشایستگی دیگران است، کلیدواژه "عدم تساوی خلفا با آل محمد صلی الله علیه و آله" است؛ امام علیه السلام سخن از عدم تساوی خلفا با آل محمد صلی الله علیه و آله را همواره در جایی به میان کشیده‌اند که درباره خلافت و ماجراهای سیاسی پس از وفات پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله سخن می‌گفته‌اند. در چنین سیاقی اشاره امام علیه السلام به عدم تساوی، قرینه روشنی است که نشان می‌دهد امام علیه السلام تنها آل محمد را شایسته مقام خلافت می‌دانسته‌اند.

برای مثال، امام علی علیه السلام از این که پس از قتل خلیفه دوم جایگاهشان را در حد عضویت در شورای شش نفره پایین آورده‌اند، شکایت دارند و در توضیح این شکایت می‌فرمایند: من حتی با خلیفه اول هم مقایسه‌پذیر نبودم و از میان من و او هیچ کس در حقانیت

من تردیدی نداشت تا چه رسد به اینکه بخواهند با این پنج نفر مقایسه‌ام کنند! حضرت می‌فرماید: «کی در مقایسه من با شخص اولشان تردیدی وجود داشته تا امروز با اعضای این شورا قرین شوم؟» (مَتَى اعْتَرَضَ الرَّيْبُ فِيَّ مَعَ الْأَوَّلِ مِنْهُمْ حَتَّى صِرْتُ أَقْرَنُ إِلَى هَذِهِ النَّظَائِرِ؟!)

نمونه دیگر، خطبه‌ای است که امام علیه السلام در بازگشت از جنگ صفین ایراد کرده و در آن به مقایسه‌ناپذیری اهل بیت علیهم السلام با دیگران اشاره فرمودند. در آغاز این خطبه تصویری از وضعیت جاهلیت ارائه و سپس به بعثت پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله اشارتی کردند و آنگاه جریان‌های سیاسی پس از رحلت پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله را به دو طیف تقسیم کردند، یکی آل محمد صلی الله علیه و آله و دیگری زارعان فجور که در توصیف آنان فرمودند: آنان فجور را کاشتند و با فریب (غرور) آبیاری‌اش کردند و سرانجام هلاکت درو کردند (زَرَعُوا الْفُجُورَ وَ سَقَوْهُ الْغُرُورَ وَ حَصَدُوا التُّبُورَ). ایشان در ادامه خطبه پس از آنکه برخی فضائل آل محمد صلی الله علیه و آله را بیان کردند، فرمودند: «...لَا يُقَاسُ بِآلِ مُحَمَّدٍ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آله مِنْ هَذِهِ الْأُمَّةِ أَحَدٌ وَ لَا يُسَوَّى بِهِمْ مَنْ جَرَتْ نِعْمَتُهُمْ عَلَيْهِ أَبَدًا» (هیچ فردی از این امت با آل محمد صلی الله علیه و آله مقایسه‌پذیر نیست و کسانی که نعمت آل محمد به دستشان افتاده هرگز با آل محمد صلی الله علیه و آله مساوی نیستند).

ابن ابی الحدید به تصریح نوشته است منظور از کسانی که نعمت آل محمد صلی الله علیه و آله به دستشان افتاده (مَنْ جَرَتْ نِعْمَتُهُمْ عَلَيْهِ)، کسانی مانند معاویه هستند که حق ایشان را تصاحب کردند (و إنما هي إشارة إلى من يغلب عليه و جحد حقه كمعاوية و غيره) ^۳ ابن ابی الحدید در بیان مصادیق «مَنْ جَرَتْ نِعْمَتُهُمْ عَلَيْهِ» معاویه را صریحاً نام برده؛ ولی مصادیق دیگر را به صراحت بیان نکرده و با تعبیر مبهم «غیره» از آنان یاد کرده است. روشن است که وی در بین واقعیت‌های تاریخی و وفاداری به خلفا گرفتار شده و برای برون رفت از این گرفتاری ناچار شده است مبهم گویی کند.

وجه مقایسه‌ناپذیری خلفا با امام علی علیه السلام

به نظر می‌رسد اینکه امیرالمؤمنین علیه السلام کسی را با خود مقایسه‌پذیر نمی‌دانستند از این رو بوده است که ایشان از اهل بیت علیهم السلام بوده‌اند و از همان صدر اسلام، پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله بر این مطلب پافشاری کرده بودند که هیچ کس با اهل بیت مقایسه شدنی نیست. حتی در روایات معتبر اهل تسنن نیز آمده است که کسی با اهل بیت مقایسه نمی‌شود. مؤلف سبل الهدی، که یکی از سیره‌نویسان مهم اهل تسنن است، در بحث از اهل بیت، بابتی را به همین موضوع اختصاص داده و آن را «فی انهم لا یقاس بهم احد» نامیده و روایت نبوی را نیز در آن گنجانده است.^۴ طبری فقیه بزرگ شافعی نیز در کتاب ذخائر العقبی، بخشی را به همین موضوع اختصاص داده و آن را «ذکر انهم لا یقاس احد بهم» نامیده است.^۵

آورده‌اند که عبدالله پسر عمر بن خطاب نیز وقتی می‌خواست صحابه را با یکدیگر مقایسه کند، می‌گفت: علی بن ابی طالب از اهل بیته است که هیچ کس را نباید با آنان مقایسه کرد. او بر اساس آیه ﴿وَالَّذِينَ آمَنُوا وَاتَّبَعَتْهُمْ ذُرِّيَّتُهُمْ بِإِيمَانٍ أَلْحَقْنَا بِهِمْ ذُرِّيَّتَهُمْ﴾ معتقد بود که خداوند ذریه پیامبر صلی الله علیه و آله را به ایشان ملحق کرده و علی بن ابی طالب را نیز در شمار ذریه پیامبر صلی الله علیه و آله می‌دانست.^۶

عبدالله، فرزند احمد بن حنبل، روزی از پدرش درباره برتری خلفا بر یکدیگر پرسید، احمد بن حنبل گفت: در خلافت، اول ابابکر، دوم عمر و سوم عثمان. عبدالله گفت: پس علی بن ابی طالب چه؟ گفت: او از اهل بیته است که هیچ کس با آنان مقایسه نمی‌شود (...فقال: یا بنی، علی بن ابی طالب من اهل بیت لا یقاس بهم احد).^۷ ابن جوزی نیز این سخن احمد حنبل را نقل کرده؛ اما افزوده است [نه یک بار بلکه] هر وقت در مورد علی و اهل بیت علیهم السلام سوالی مطرح می‌شد، احمد ابن حنبل همواره می‌گفت: اینان اهل بیته هستند که هیچ کس با آنان مقایسه شدنی نیست. (و کان أحمد بن حنبل إذا سئل عن علی و اهل بیته قال: «أهل بیت لا یقاس بهم احد»)^۸

سوم) اشاره به الهی بودن مقام امامت

آورده‌اند که در آوردگاه صفین یکی از سپاهیان امام علیه السلام که اسمش دودان (یا ذوذان) و از قبیله اسد بود، روزی از امام علی علیه السلام پرسید با توجه به اینکه شما از نظر نسب به پیامبر صلی الله علیه و آله نزدیکتر بودید، زودتر از دیگران هم ایمان آورده بودید و قیّم پیامبر صلی الله علیه و آله بر کتاب الهی نیز بودید پس چرا آن قوم، امر را از دست شما خارج کردند؟!^۹ از پاسخ امام علیه السلام پیدا است که ایشان در آن شرایط طرح چنین پرسشی را چندان به صلاح نمی‌دانسته‌اند؛ ولی باز هم به خاطر ملاحظات از پاسخ دادن خودداری نکردند و توضیحات کوتاهی را ارائه فرمودند که سید رضی آن را به عنوان یکی از خطبه‌های نهج البلاغه ذکر کرده است. در بخشی از پاسخ امام علیه السلام آمده است: «...فأَنَّهَا كَانَتْ أَثْرَةً شَحَّتْ عَلَيْهَا نَفُوسُ قَوْمٍ وَ سَخَّتْ عَنْهَا نَفُوسُ آخِرِينَ؛ الْحَكْمُ اللهُ وَالْمَعُودُ إِلَيْهِ الْقِيَامَةَ...»^{۱۰}

امام علیه السلام در این جا خلافت را "أثره" نامیده‌اند. در قرآن کریم نیز آمده است که وقتی برادرهای یوسف، ایشان را شناختند به ایشان گفتند: ﴿تَاللّٰهِ لَقَدْ آتَرَكَ اللَّهُ عَلَيْنَا﴾ (یوسف: ۹۱) یعنی خداوند تو را بر ما برتری داد. کلمه اثره را نیز ارباب لغت اسم مصدر برای همین فعل (آثر) دانسته‌اند. ابن منظور در بررسی این واژه نوشته است: «آثره: أكرمه. و رجل أثير: مكينٌ مُكْرَمٌ، و ... و آثره عليه: فضله. و فى التنزيل: ﴿لَقَدْ آتَرَكَ اللَّهُ عَلَيْنَا﴾ و ... الأثره، بفتح الهمزة و التاء: الاسم من آثر يُؤثر إيثاراً...»^{۱۱} بنابراین اثره به معنای "برتری اعطا شده" است. هر چند این کلمه را مترجمان نهج البلاغه به دقت معنا نکرده‌اند(!) اما جستارهای لغوی نشان می‌دهد که اثره به معنای این است که یک عطا و کرم ارزشمند به کسی اختصاص داده شود^{۱۲} علامه مجلسی نیز "أثره الله" را به معنای مکرمت خدادادی یا برگزیدن و تفضیل الهی معنا کرده است،^{۱۳} فیروزآبادی نیز اثره را "کرم به ارث رسیده" (المکرمة المتوارثة) معنا کرده است.^{۱۴}

کوتاه سخن اینکه امام علیه السلام در این خطبه خلافت را یک "عطای خدادادی و انتصاب الهی" دانسته‌اند که گروهی برای تصاحب آن حرص ورزیدند (شَحَّتْ عَلَيْهَا نَفُوسُ قَوْمٍ) و گروهی

دیگر در شرایطی قرار گرفتند که ناچار شدند آن را سخاوتمندانه واگذار کنند (وَ سَخَتْ عَنْهَا نُفُوسٌ آخِرِينَ). بدیهی است کلمه "سَخَتْ" به این نکته اشاره می‌کند که امام علیه السلام گروه واگذار کننده را مالک آن عطا می‌دانسته‌اند وگرنه اگر آن گروه مالکیتی بر آن عطای الهی نداشتند واگذار کردنشان مصداق سخاوت نبود. در جمله بعدی نیز با تعبیر « الْحَكْمُ اللَّهُ وَالْمَعُودُ إِلَيْهِ الْقِيَامَةُ » محترمانه نشان داده‌اند که این گروه سخاوتمند حق خود را در این دنیا استیفا نکرده و دادخواهی را به جهان آخرت وانهاده است. روشن است که وقتی جانشینی پیامبر صلی الله علیه و آله یک عطیه خدادادی باشد، اعتبار شورای سقیفه و انتخاب آنان زیر سوال خواهد رفت.

اعتراض خطابه‌ای به برابری سقیفه

افزون بر اعتراضات تئوریک که امام علیه السلام به خلیفه سقیفه ایراد می‌کردند گاهی هم در میان خطابه‌هایشان ناخرسندی خود را با بیانی اقناعی آشکار می‌فرمودند. نمونه‌های زیادی از این بیانات خطابه‌ای در نهج البلاغه بازتاب یافته است که به پاره‌ای از آنها اشاره می‌شود.

یکم) اشاره به نارضایتی‌شان از سقیفه در حد آمادگی برای جنگ

اعتراض امام علیه السلام به خلیفه اول و نارضایتی ایشان از او در حدی بوده که اگر برخی مصالح نبود و توصیه‌های خاصی را پیامبر صلی الله علیه و آله به ایشان نکرده بودند، شاید ایشان دست به شمشیر می‌بردند و خلیفه اول را از قدرت برکنار می‌کردند. پس از وفات پیامبر صلی الله علیه و آله وقتی انتصاب سقیفه به فرجام رسید، ابوسفیان که از سویی به خاطر قبیله‌گرایی عربی‌اش از انتخاب خلیفه اول ناراضی بود و از سوی دیگر فرصتی را فراهم می‌دید که مسلمانان را به جان یکدیگر بیندازد تا خودشان یکدیگر را بکشند و بر تابوت اسلام میخ بکوبد، به سراغ عباس رفت و همراه با او به نزد امیرالمؤمنین علیه السلام آمدند و به ایشان

پیشنهاد کردند بیعت ما را بپذیر و سرانجام قول دادند که اگر خلیفه سقیفه از فرمان امام علیه السلام سرپیچی کند با او نبرد کنند!

امام علیه السلام به این درخواست پاسخ زیبایی داده‌اند که سید رضی آن را در نهج البلاغه آورده است، ایشان در این پاسخ نشان داده‌اند که باید با ارباب سقیفه به جنگ بر می‌خواستند؛ اما این ترک جنگ نه از سر ترس، بلکه برای مصلحتی است که فقط خودشان به آن علم دارند. (فَإِنْ أَقْلُ يَقُولُوا حَرَّصَ عَلَى الْمَلِكِ وَإِنْ أَسْكُتُ يَقُولُوا جَزَعٌ مِنَ الْمَوْتِ هَيْهَاتَ بَعْدَ اللَّتْيَا وَالَّتِي وَاللَّهِ لَأَنْبِيءُ أَبِي طَالِبٍ آتَتْ بِالْمَوْتِ مِنَ الطِّفْلِ بِنَدَى أُمِّهِ بَلِ أَنْدَمَجْتُ عَلَى مَكُونِ عِلْمٍ لَوْ بُحْتُ بِهِ لَأَضْطَرُّنَا اضْطِرَابَ الْأَرُشِيَّةِ فِي الطَّوِيِّ الْبَعِيدَةِ) ابن ابی الحدید بر آن است که ترک منازعه، وصیتی بود که پیامبر صلی الله علیه و آله اختصاصاً به امام علی علیه السلام کرده و ایشان را از عواقب هر گونه جنگ با رقیبان آگاه فرموده بودند.^{۱۵} از این تعبیر روشن می‌شود که مخالفت امام علیه السلام با خلیفه سقیفه در حدی بوده است که اگر وصیت پیامبر صلی الله علیه و آله نبود امکان جنگ ایشان با آنان نیز وجود داشت.

دوم) افتخار به اجباری بودن به بیعت با خلیفه سقیفه

اعتراض خطابه‌ای دیگری که در نهج البلاغه دیده می‌شود، پاسخی است که امام علیه السلام به نامه معاویه داده‌اند. معاویه پس از آنکه فهرستی از مخالفت‌های امام علی علیه السلام با سه خلیفه را ارائه کرده بود، به صورت تحقیر آمیزی به ایشان یادآوری کرده بود که ایشان را با دست بسته و ادار به بیعت با خلیفه سقیفه کردند.^{۱۶} امام علیه السلام در پاسخ وی، به اجباری بودن بیعتشان افتخار کردند و نوشتند: «به خدا سوگند تو با [یادکرد از بیعت اجباری‌ام] خواسته‌ای مرا سرزنش کنی، اما ستایشم کرده‌ای، خواسته‌ای رسوایم کنی؛ اما خویشان را رسوا کرده‌ای (و قُلْتُ إِنَّي كُنْتُ أَقَادُ كَمَا يُقَادُ الْجَمَلُ الْمَخْشُوشُ حَتَّى أَبَايَعُ وَ لَعَمْرُ اللَّهِ لَقَدْ أَرَدْتُ أَنْ تَدُمَّ فَمَدَحْتَ وَ أَنْ تَفْضَحَ فَافْتَضَحْتَ).^{۱۷} اینکه امام علیه السلام بیعت اجباری را افتخار خود می‌دانند، نشانه آن است

که ایشان به شایستگی خلیفه سقیفه اعتراض داشته‌اند و اجباری بودن بیعتشان را شاهدهی بر این اعتراض افتخار آمیز خود می‌دانسته‌اند.

در ادامه همین نامه در پاسخ به این سخن معاویه که چرا با خلفا مخالف بوده‌ای، این مخالفت را انکار نمی‌کنند؛ بلکه فقط می‌فرمایند: «گفته‌ای که من بر همه خلفا حسد ورزیدم و بر همه آنها شورش کرده‌ام، اگر آنچه گفته‌ای راست باشد به تو آسیبی نرسانم تا از تو پوزش بخواهم» (و زَعَمْتَ أَنِّي لِكُلِّ الْخُلَفَاءِ حَسَدْتُ وَ عَلَى كُلِّهِمْ بَعِثْتُ فَإِنْ يَكُنْ ذَلِكَ كَذَلِكَ فَلَيْسَتْ الْجَنَابَةُ عَلَيْكَ فَيَكُونُ الْعُذْرُ إِلَيْكَ)^{۱۸}

سوم) تصریح به تضييع حقشان در سقیفه

ناخرسندی امام علیه السلام از خلیفه سقیفه در حدی بود که هرگاه فرصتی فراهم می‌شد از آن یاد می‌کردند؛ یک بار که بحث بر سر تعقیب یا عدم تعقیب طلحه و زبیر بود، خطبه‌ای ایراد کردند و در ضمن آن صریحاً فرمودند: «به خدا قسم از لحظه‌ای که پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله قبض روح شده تا به امروز همواره حق من پایمال شده و دیگران بر من ترجیح داده شده‌اند» (فَوَاللَّهِ مَا زِلْتُ مَدْفُوعاً عَنْ حَقِّي مُسْتَأْتِراً عَلَى مَنْذُ قَبْضِ اللَّهِ نَبِيَّهِ)^{۱۹}

امام علیه السلام روزی در واکنش به کسی که ایشان را به جانشینی پیامبر صلی الله علیه و آله حریص می‌خواند، دست به دعا برداشتند و با خدای خود چنین گفتند: «خداوندا، من در برابر قریش و هواداران‌شان از تو یاری می‌جویم چرا که نسبت من (با رسول الله) را نادیده گرفتند و منزلت باشکوه مرا پایین آوردند و با یکدیگر هم‌داستان شدند تا با من بر سر چیزی (خلافت) مقابله کنند که اختصاصاً مال خودم بود، بعد هم گفتند که [خلافت] حق تو بوده می‌توانی آن را بگیری؛ می‌توانی از آن بگذری» (اللَّهُمَّ إِنِّي أَسْتَعْدِيكَ عَلَى قُرَيْشٍ وَ مَنْ أَعَانَهُمْ فَإِنَّهُمْ قَطَعُوا رَحِمِي وَ صَعَرُوا عَظِيمَ مَنَزِلَتِي وَ أَجْمَعُوا عَلَيَّ مُنَازَعَتِي أَمْرًا هُوَ لِي ثُمَّ قَالُوا أَلَا إِنَّ فِي الْحَقِّ أَنْ تَأْخُذَهُ وَ فِي الْحَقِّ أَنْ تَتْرُكَهُ)^{۲۰}

چهارم) استبدادی خواندن انتصاب سقیفه

کلمه استبداد در زبان عربی با حرف جاره با متعدی می‌شود و به معنای "به تنهایی کاری را انجام دادن" است.^{۲۱} این کلمه هر چند در زبان فارسی معنای ضمنی (Connotation) منفی و نکوهش‌باری دارد؛ اما در زبان عربی مادامی که با حرف جاره "علی" به کار نرفته باشد، معنای ضمنی منفی و نکوهش‌آمیزی ندارد. کاربرد کلمه استبداد با حرف جاره "علی" موجب می‌شود که به فعل استبداد، معنای ظلم و تعدی نیز اِشْراب و در نتیجه این کلمه دارای معنای ضمنی منفی و نکوهش‌باری بشود.

جستار در نهج البلاغه نشان می‌دهد که امام علیه السلام در باره عملکرد سقیفه، کلمه استبداد را با حرف جاره علی به کار برده‌اند (أَمَّا الْإِسْتِبْدَاءُ عَلَيْنَا بِهَذَا الْمَقَامِ...) این سخن نشانه آن است که ایشان عملکرد کارگردانان سقیفه را یک عملکرد استبدادی و ظالمانه با (معنای ضمنی منفی) می‌دانسته‌اند؛ چون ایشان در پاسخ به همان پرسشی که دودان اسدی در آوردگاه صفین درباره جانشینی پیامبر صلی الله علیه و آله پرسیده بود فرموده‌اند: اما اینکه بر ما که با پیامبر صلی الله علیه و آله نسبتی برتر و پیوندی شدید داشتیم ظالمانه استبداد ورزیدند، برای این بود که جانشینی پیامبر، عطیه الهی بود و قومی [که استحقاقی نداشتند] بر آن حرص ورزیدند و قومی [که مستحق بودند] آن را کریمانه گذاشتند و گذشتند... (أَمَّا الْإِسْتِبْدَاءُ عَلَيْنَا بِهَذَا الْمَقَامِ وَ نَحْنُ الْأَعْلَوْنَ نَسَباً وَ الْأَشْدُونَ بِرَسُولِ اللَّهِ (صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ) نَوْطاً فَإِنَّهَا كَانَتْ أَثَرَةً شَحَّتْ عَلَيْهَا نَفُوسُ قَوْمٍ وَ سَخَّتْ عَنْهَا نَفُوسُ آخَرِينَ ...) ^{۲۲}

استبداد برای حدیث‌پژوهان کلیدواژه ناآشنایی نیست؛ در صحیح مسلم آمده است مدت‌ها پس از شهادت حضرت صدیقه کبری سلام الله علیها، امیرالمؤمنین علیه السلام در نشستی با خلیفه اول درباره نحوه به قدرت رسیدن خلیفه کلمه استبداد را با حرف جاره علی به کار برده و به او فرمودند: «تو در امر [خلافت] بر ما ظالمانه استبداد ورزیدی در حالی که ما همواره معتقد بودیم از رهگذر قرابت با پیامبر صلی الله علیه و آله حق [خلافت] با ما است» (ولکنک استبددتَ علینا

بالأمر و كُنَّا نَرَى لَنَا حَقًّا لِقْرَابَتِنَا مِنْ رَسُولِ اللَّهِ^{۲۳} این حدیث از چنان شهرتی برخوردار بوده که برخی ارباب لغت نیز آن را نقل کرده و بدان استناد کرده‌اند.^{۲۴}

هرچند قصد این مقاله، جستار در کتاب نهج البلاغه است، اما در اینجا برای تأیید یافته‌های مقاله، خوب است با نگاه کوتاهی به منابع اهل تسنن، اعترافی که از خلیفه دوم نقل شده نیز قرین این یافته‌ها شود. در روایتی که مسلم آن را در باب حکم الفیء آورده، آمده است که خلیفه دوم روزی به علی بن ابی طالب و عباس گفت: «وقتی شما دو نفر نزد خلیفه اول آمدید و از او خواستید که ارث شما از پیامبر صلی الله علیه و آله را به شما بازگرداند و او به شما پاسخ منفی داد، شما دو نفر معتقد بودید که او دروغگو، گناهکار، نیرنگ‌باز و خائن است (فرأیتماه کاذبا آثما غادرا خائنا)... امروز هم معتقدید که من دروغگو، گناهکار، نیرنگ‌باز و خائن هستم (فرأیتمانی کاذبا آثما غادرا خائنا)...»^{۲۵}

نگره امام علیه السلام به شیوه خلفا

در این قسمت از مقاله اعتراض‌های امام علیه السلام به خلفا در دو بخش بررسی می‌شود. در بخش نخست اعتراض‌های کلی امام علیه السلام به شیوه خلفا و در بخش دوم اعتراض‌های خاص ایشان که به یکی از خلفا باز می‌گردد، بررسی می‌شود.

نگره عام امام علیه السلام به شیوه خلفا

ظاهراً مصالح جهان اسلام مانع از آن می‌شده است که فرصت مناسبی پیش بیاید و امام علیه السلام دیدگاه خودشان درباره خلفا را صریحاً بیان کنند، برای همین هم وقتی یکی از این معدود فرصت‌های فراهم آمده (خطبه شششنبه) با سؤالات مکتوب و نابهنگام یک مرد عراقی (رجلٌ من اهل السواد) قطع شد ابن عباس که خطبه را از اول تا به آن جا با شیفتگی به جان خریده بود گفت: کاش خطبه‌تان را از همان جایی که قطع شد ادامه می‌دادید! حضرت فرمودند: حسّ و هیجانش فرونشست! (تلك شقشقة هدرت) ابن عباس می‌گوید: «به خدا سوگند بر هیچ گفتاری

مانند قطع شدن سخن امام علیه السلام این گونه اندوهناک نشدم، چون امام نتوانست سخن را به آنجایی که می‌خواست برساند.» با این حال انتقادات امام علیه السلام تا به همین جای هم آنقدر باصلابت بود که هنوز هم برخی شیفتگان خلفا از این انتقادات امام علیه السلام رنجیده می‌شوند! یکی از این شیفتگان آزرده، ابن الخشاب استاد یکی از اساتید ابن ابی‌الحدید است. ابن ابی‌الحدید می‌نویسد: «استادم گفت: خطبه شقشقیه را برای استاد خودم ابن الخشاب خواندم، وقتی به این سخن ابن عباس رسیدم، استاد به من گفت: اگر دستم به ابن عباس می‌رسید به او می‌گفتم که مگر در دل پسر عمویت (علی بن ابی‌طالب) چیزی هم باقی ماند که هنوز تأسف می‌خوری که چرا نتوانست سخنانش را ادامه دهد؟! به خدا قسم نه از متقدمان عبور کرد نه از متأخران! اصلاً غیر از رسول الله صلی الله علیه و آله کسی را در دلش باقی نگذاشت!...»^{۲۶} ابن الخشاب به روشنی از خطبه شقشقیه دریافته است که علی بن ابی‌طالب اعتراض‌های محکمی نسبت به خلفا (متقدمان) و اعضای شورای شش نفره (متأخران) داشته و از لحن اعتراضات امام علیه السلام سخت آزرده شده است!

سنت‌سوزی و بدعت‌سازی خلفا

امام علیه السلام حاکمان پیش از خودشان را گاه صریحاً و گاه تلویحاً بدعت‌گذار یا از بین برنده سنن پیامبر صلی الله علیه و آله نامیده‌اند، برای مثال در بیان انگیزه سرکردگان جنگ جمل، می‌فرماید: «اینها می‌خواهند اوضاع را به گذشته (زمان خلفا) برگردانند در حالی که حق شما بر گردن من آن است که تنها به کتاب خدا و سیره رسول الله صلی الله علیه و آله عمل کنم و به حق پیامبر قیام کنم و سنت [پایمال شده‌ی] او را از زمین بلند کنم» (فَأَرَادُوا رَدَّ الْأُمُورِ عَلَيَّ أَدْبَارِهَا وَ لَكُمْ عَلَيْنَا الْعَمَلُ بِكِتَابِ اللَّهِ تَعَالَى وَ سِيرَةِ رَسُولِ اللَّهِ (صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آله) وَ الْقِيَامُ بِحَقِّهِ وَ النَّعْشُ لِسُنَّتِهِ)^{۲۷} در این عبارت، امام علیه السلام به روشنی بیان کرده‌اند که از نظر ایشان روبه‌ای که قبل

از ایشان رایج بوده و شورشیان جمل می‌خواهند جامعه را دوباره به همان سوی بکشانند، با کتاب الله و سیره پیامبرش صلی الله علیه و آله مطابق نبوده است.

نکته زیبای دیگری که شارحان نهج البلاغه از کنار آن گذشته‌اند این است که امام برای احیای سنت پیامبر صلی الله علیه و آله از کلمه نَعَش استفاده کرده‌اند و کلمه نَعَش را هر چند لغویان به معنای بلند کردن می‌دانند؛ اما باید توجه داشت که در زبان عربی مفعول این کلمه انسان ضعیف یا فقیری است که در حال مرگ باشد برای همین هم ارباب لغت آن را به معنای نجات از مرگ (نَعَشَ الْإِنْسَانَ يَنْعُشُهُ نَعْشًا: تَدَارَكُهُ مِنْ هَلَاكَةٍ) یا غنی کردن فقیر (تَقُولُ: نَعَشَهُ اللَّهُ فَانْتَعَشَ إِذَا سَدَّ فِقْرَهُ)^{۲۸} معنا کرده‌اند. اصلاً بلند کردن میت نیز از آن روی "نعش" نامیده شده که وقتی میت را از زمین بلند می‌کنند گویا یاد و نامش را بلند کرده‌اند (إِذَا مَاتَ الرَّجُلُ فَهَمَّ يَنْعَشُونَهُ، أَيْ يَذْكُرُونَهُ وَ يَرْفَعُونَ ذِكْرَهُ)^{۲۹} بنابراین در عبارت «و النعش لسنته» نیز اشاره زیبایی دیگری وجود دارد که نشان می‌دهد خلفای پیشین، سنت پیامبر را در معرض هلاک قرار داده‌اند و امام علیه السلام وظیفه خود می‌دانند که آن سنت را از هلاک نجات بدهند.

امام علیه السلام در نخستین خطبه‌ای که پس از به دست گرفتن زمام امور ایراد کردند، به مردم صریحاً فرمودند در دوران خلفا دوباره به همان عادات جاهلی که پیش از بعثت پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله داشتید، بازگشته‌اید (...أَلَا وَ إِنَّ بَلِيَّتَكُمْ قَدْ عَادَتْ كَهَيْئَتِهَا يَوْمَ بَعَثَ اللَّهُ نَبِيَّهُ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آله...).^{۳۰}

یکی دیگر از خطبه‌های نهج البلاغه که در آن از بدعت سازی و سنت‌سوزی خلفا سخن به میان آمده، خطبه ۱۵۴ است؛ جالب آنکه بخش‌های صریح‌تر این خطبه را سید رضی برش زده و حذف کرده است. ابن ابی الحدید نوشته است سید رضی بخش‌هایی از این خطبه را که در مذمت "گروهی گمراه" بوده، حذف کرده است.^{۳۱} شارح شوشتری پس از نقل این سخن ابن ابی الحدید نوشته است همین بخش‌های ذکر شده هم به روشنی نشان می‌دهد که امام علیه السلام کدام گروه گمراه را سرزنش کرده‌اند. بخش ذکر شده‌ای که شارح شوشتری بر روی آن دست نهاده این

عبارت است که: «در دریا‌های فتنه فرو رفتند و بدعت‌ها را گرفتند و سنت‌ها را فرو نهادند و [موجب شدند که] مؤمنان منزوی شدند و گمراهان دروغگو میدان را به دست گرفتند در حالی که محرم اسرار [پیامبر صلی الله علیه و آله] فقط ما بودیم،^{۳۲} اصحاب [پیامبر صلی الله علیه و آله] فقط ما بودیم خزانه دار [اسرار پیامبر صلی الله علیه و آله] و دروازه [شهر پیامبر] فقط ما بودیم؛ هر کسی که از دروازه وارد نشود دزد نامیده می‌شود!» (...قَدْ خَاضُوا بِحَارِ الْفِتَنِ وَ أَخَذُوا بِالْبِدَعِ دُونَ السُّنَنِ وَ أَرَزَّ الْمُؤْمِنُونَ وَ نَطَقَ الضَّالُّونَ الْمُكْذِبُونَ نَحْنُ الشُّعَارُ وَ الْأَصْحَابُ وَ الْخَزَنَةُ وَ الْأَبْوَابُ لَا تُوتَى الْبُيُوتُ إِلَّا مِنْ أَبْوَابِهَا فَمَنْ أَتَاهَا مِنْ غَيْرِ أَبْوَابِهَا سُمِّيَ سَارِقًا...) ^{۳۳}

امیرالمؤمنین علیه السلام وظیفه امام را زنده کردن سنت پیامبر صلی الله علیه و آله دانسته‌اند (إِنَّهُ لَيْسَ عَلَى الْإِمَامِ إِلَّا... الْأَحْيَاءُ لِلْسُنَّةِ). در خطبه ۱۸۲ که در اواخر عمر شریفشان ایراد شده، نیز حلقه اصلی یاران خود را احیاء کنندگان سنت رسول الله صلی الله علیه و آله و از بین بردگان بدعت‌های پس از پیامبر صلی الله علیه و آله نامیده‌اند. (أَوْهُ عَلَى إِخْوَانِي الَّذِينَ... أَحْيُوا السُّنَّةَ وَ أَمَاتُوا الْبِدْعَةَ) روشن است که احیاء کردن سنت‌های پیامبر صلی الله علیه و آله وقتی معنادار است که این سنت‌ها از بین رفته باشند و گرنه سنت‌های موجود را که نمی‌توان احیاء کرد.

ابراز مخالفت با شیوه شیخین در شورای شش نفره

امام علیه السلام آن قدر با شیوه شیخین مخالف بودند که وقتی در شورای شش نفره به ایشان پیشنهاد شد که اگر قول بدهند در کنار کتاب الله و سنت رسول الله صلی الله علیه و آله، به "سیره شیخین" نیز عمل کنند با ایشان بیعت خواهند کرد، حضرت فقط پابندی به کتاب و سنت پیامبر صلی الله علیه و آله را پذیرفتند و هرگز زیر بار پابندی به "شیوه شیخین" نرفتند.^{۳۴}

میزان مخالفت امام علیه السلام با سیره شیخین در حدی بود که ایشان حتی به قیمت به دست آوردن حکومت نیز حاضر نشدند زیر بار آن بروند. آورده‌اند ابوائل از عبدالرحمان بن عوف پرسید شما چگونه توانستید در شورای شش نفره علی بن ابی طالب را رها کنید و با عثمان

بیعت کنید؟ عبدالرحمان گفت: «گناه من چیست؟ من اول با علی به شرط آنکه به کتاب الله و سنت پیامبر صلی الله علیه و آله و شیوه شیخین عمل کند، بیعت کردم (مَا ذُنْبِي قَدْ بَدَأْتُ بِعَلِيٍّ...)» اما او نپذیرفت سپس همین شرط را با عثمان در میان نهادم او پذیرفت و در نتیجه با او بیعت کردم^{۲۵} شگفت آنکه ابوالفضل عبدالرحمان بن عوف را به خاطر گناهی که با انتخاب عثمان مرتکب شده‌اند سرزنش می‌کند و او هم ظاهراً می‌پذیرد که انتخاب عثمان در شورای شش نفره، عملی در حد گناه بوده است (مَا ذُنْبِي قَدْ بَدَأْتُ بِعَلِيٍّ...) اما با این بهانه که علی ابن ابی طالب زیر بار سیره شیخین نرفته و آنان ناچار شده‌اند این گناه را بکنند، این گناه را توجیه می‌کند!

نگره موردی امام علیه السلام به شیوه خلفا

امام علیه السلام افزون بر آنکه به صورت کلی از شیوه خلفا ناراضی بودند، گاهی هم به صورت موردی و مشخص به عملکرد خاص یکی از آنان اعتراض می‌کردند. درست است که در آثار تاریخی اعتراضات ایشان به خلیفه سوم، بیشتر نقل شده؛ اما صفحات تاریخ و متن نهج البلاغه از اعتراضات ایشان به شیخین هم خالی نیست در اینجا نمونه‌های معدودی از این اعتراضات موردی را مرور می‌کنیم.

نگره امام علیه السلام به خلیفه اول

ظاهراً در خطبه شقشقیه امام چند اعتراض اساسی به خلیفه اول دارند؛ نخست آنکه وی در حالی که می‌دانست امام علی علیه السلام شایسته خلافت است چرا پذیرفت که خلیفه شود. دوم آنکه خلیفه اول که خود می‌دانست شایسته این منصب نیست و به همین جهت هم بارها گفته بود که مرا رها کنید که من بهترین شما نیستم (أَقِيلُونِي أَقِيلُونِي، فلست بخیرکم) پس چرا در هنگام وفاتش به خودش حق می‌داد که خلیفه بعدی را تعیین کند. سوم آنکه وی با اینکه از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله موضوع جانشینی و وصایت را شنیده بود چرا وصایت پیامبر را انکار و ادعا کرد که خلافت پیامبر به شورای مسلمانان واگذار شده است. چهارم آنکه در عصر او میراثی که

پیامبر صلی الله علیه و آله برای امیرالمؤمنین علیه السلام بر جای نهاده بودند به غارت رفت (اری تراشی نهبا). پنجم آنکه چرا با خلیفه دوم برای تصاحب منصب خلافت همداستان شدند (لشدّ ما تشطّراً ضرعیها). ششم آن که چرا برای پس از خودش، حکومت را به کسی سپرد که شایستگی لازم را نداشت (فصیرها فی حوزة خشاء...).

یکی دیگر از نارضایتی‌های امام علیه السلام که به شیخین باز می‌گردد، تصاحب فدک است. در نهج البلاغه آمده است امام علیه السلام از کسانی که با حرص و طمع فدک را از دست ایشان و همسرشان خارج کردند انتقاد کرده‌اند. ایشان در نامه به عثمان بن حنیف آورده‌اند: «آری از تمام آنچه در زیر آسمان است تنها فدک مال ما بود که آن هم مورد طمع گروهی قرار گرفت و آن را سخاوتمندانه رها کردیم و [در مورد ظلمی که به ما شد] خداوند چه داور خوبی است.» (...بلی کانت فی ایدینا فدک من کلّ ما اطلتّه السماء فشحّت علیها نفوس قوم و سخت عنها نفوس قوم آخرین و نعم الحکم الله)^{۳۶}

در رثای جانسوزی که در هنگام دفن حضرت صدیقه ایراد کردند، خطاب به پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله گفتند: «دخترت به تو خبر خواهد داد که امتت در خشونت و ظلم بر او برای غصب حقوقش همداستان شدند!» (و ستنبتک ابتک بتضافر امتک علی هضمها...) ^{۳۷} امام علیه السلام در اینجا برای بیان ظلمی که به همسرشان شده از کلمه "هضم" استفاده کرده‌اند، این کلمه را راغب استعاره برای ظلم می‌داند ^{۳۸} و ظاهراً استعاره گویا و موجزی است که به قول ابن سیده، لغت‌پژوه بزرگ عرب، هر سه معنای "خشونت، ظلم و غصب" را همزمان افاده می‌کند. ^{۳۹}

آنچه در نهج البلاغه آمده همین است که کسانی به دختر پیامبر صلی الله علیه و آله ستم کرده‌اند اما امام علیه السلام به خاطر مصالح جهان اسلام اصراری به معرفی صریح آمران و مباشران این ستم نداشته‌اند. در منابع معتبر اهل تسنن تا حدودی شرح این ماجرا بیان شده و آمده است کسی که حضرت صدیقه سلام الله علیها را از میراث پدرشان محروم کرد، خلیفه اول بود. ^{۴۰}

حضرت صدیقه سلام الله علیها نیز در خطبه‌ای که بعداً به خطبه فدکیه مشهور شد، با کسانی که مانع از ارث بردن ایشان شدند مواجه فرمودند. در این محاجه نیز به روشنی پیدا است که مخاطب اصلی ایشان همان خلیفه اول است که از وی به عنوان ابن ابی قحافه یاد می‌کنند. سند این خطبه حتی در منابع اهل تسنن نیز در پایه‌ای از استواری است که تردیدی در صدورش باقی نمی‌ماند؛ ابن ابی الحدید یکی از اسناد این خطبه را کتاب "سقیفه و فدک" تألیف أحمد بن عبد العزیز جوهری دانسته و در وثاقت او گفته است که وی فردی کثیر الادب و بسیار متقی بوده که حدیث پژوهان اهل تسنن او را ستایش کرده و به آثار او اعتماد دارند.^{۴۱}

نگره امام علیه السلام به خلیفه دوم

برخی از اعتراضات امام به خلیفه دوم که در خطبه شقشقیه ذکر شده این است که اولاً چرا با خلیفه اول به صورت مشترک برای تصاحب خلافت توطئه کرده‌اند (لشد ما تشطرا ضرعیها)، دوم آنکه به خاطر سرشت خشونت بار و زمختی که داشت (حَوْزَةٌ خَشْنَاءٌ) شایسته جانشینی پیامبر رحمت صلی الله علیه و آله نبود؛ زیرا این خشونت موجب می‌شد جراحات‌هایی که بر پیکر اسلام و مسلمانان وارد می‌کرد شدید و غلیظ باشد (يَغْلُظُ كَلْمُهَا^{۴۲})، هر گونه ارتباط و ملاقات با او غیرقابل تحمل شود (يَخْشَنُ مَسْهًا) و بستری برای فراوانی خطاها و لغزش‌هایش فراهم آید چندان که حتی خودش هم آسیب‌های آن را دریافته بود و کثیراً ناگزیر می‌شد به خاطر آنها عذرخواهی کند (يَكْتُرُ الْعِثَارُ فِيهَا وَ الْاِعْتِدَارُ مِنْهَا). سوم آنکه چرا با اینکه می‌دانست امام علی علیه السلام چه جایگاهی در نزد رسول الهی صلی الله علیه و آله داشته‌اند باز هم ایشان را در شورای شش نفره با کسانی چون سعد بن ابی وقاص و عبدالرحمان بن عوف هم‌ردیف کرده است (... مَتَى اعْتَرَضَ الرَّيْبُ فِيَّ مَعَ الْأَوَّلِ مِنْهُمْ حَتَّى صِرْتُ أَقْرَنُ إِلَى هَذِهِ النَّظَائِرِ). چهارم آنکه خلیفه با آنکه خود از زمان پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله حق جانشینی امام علیه السلام را

می دانسته، چرا پس از خودش به جای اینکه امر را به اهلسن بسپارد به شورای شش نفره وانهاده است؟^{۴۳} (حَتَّىٰ إِذَا مَضَىٰ لِسَبِيلِهِ جَعَلَهَا فِي جَمَاعَةٍ زَعَمَ أَنِّي أَحَدُهُمْ!)

در بیان انتقادات امام علیه السلام از خلیفه اول، گذشت که یکی از مهمترین انتقادات امام علیه السلام، به ماجرای ستم و خشونت که در حق همسرشان انجام شده، باز می‌گردد. در این ظلم نابخشودنی خلیفه دوم نیز دست داشته است چندان که امام علیه السلام در نهج البلاغه این ستم را به امت نسبت داده‌اند (سَتَبْتُكَ ابْتُكَّ بِتَضَافِرِ أُمَّتِكَ عَلَيَّ هَضْمًا).^{۴۴} براین اساس، این اعتراضات به خلیفه دوم نیز باز می‌گردد.

ابن قتیبه نیز نقل کرده است که در اواخر عمر شریف حضرت صدیقه سلام الله علیها وقتی شیخین به عبادت حضرت آمدند اولاً ایشان از شدت بیزاری رویشان را از آنان برگرداندند و روی به سوی دیوار کردند و ثانیاً ابتدا از شیخین اقرار گرفتند که آیا از پیامبر صلی الله علیه و آله شنیدید که ایشان می‌فرمود هر کس فاطمه را خشمناک کند مرا خشمناک کرده است؟ آنان نیز اقرار کردند که شنیده‌اند! سپس حضرت فرمودند: «من خدا و فرشتگانش را شاهد می‌گیرم که شما دو نفر مرا آزردید و هر گز رضایت را جلب نکردید و به خدا قسم اگر پیامبر صلی الله علیه و آله را ملاقات کنم شکایتان را به ایشان خواهم کرد» (فإني أشهد الله و ملائکته أنکما اسخطتمانی و ما أرضیتما و لئن لقیته النبی صلی الله علیه و آله لأشکونکما إلیه)^{۴۵} پیدا است که حضرت صدیقه سلام الله علیها نیز هر دو خلیفه را در ستمی که به ایشان رفته بود مقصر می‌دانستند.

در حدیثی (که روای آن عایشه است) آمده است علی بن ابی طالب یک روز بناچار قرار بود با خلیفه اول ملاقاتی داشته باشد؛ اما چون از خلیفه‌ی دوم بیزار بود، از خلیفه اول خواست که خلیفه دوم را در این جلسه به همراه خود نیاورد.^{۴۶}

نگره امام علیه السلام به خلیفه سوم

بیشترین اعتراضات امام به خلیفه سوم درباره فساد اقتصادی و رانت‌هایی است که در دستگاه او رواج داشت. شاید صریح‌ترین و گویاترین این انتقادات در خطبه شششنبه باشد که امام علیه السلام درباره او فرمودند: «تا اینکه سرانجام نفر سوم قدرت را به دست گرفت همو که تنها هنرش آکنده نگهداشتن شکمش در فاصله بین آخور (غذاخوری) تا بیت الخلا بود و وقتی که به قدرت رسید بستگانش هم با او به قدرت دست یافتند و مانند شتری که به جان علف بهار بیفتد به جان بیت المال افتادند و چنین شد که صحابه از اطرافش پراکنده شدند و عملکردش او را به قتل رساند و شکم‌بارگی‌اش او را به ذلت کشاند» (إِلَى أَنْ قَامَ ثَالِثُ الْقَوْمِ نَافِجاً حِضْنِيهِ بَيْنَ نَتِيلِهِ وَمُعْتَلِفِهِ وَقَامَ مَعَهُ بَنُو أَبِيهِ يَخْضَمُونَ مَالَ اللَّهِ خِضْمَةَ الْإِبِلِ نَبْتَةَ الرَّبِيعِ إِلَى أَنْ أَنْكَتَ عَلَيْهِ فَتَلَهُ وَ أَجْهَرَ عَلَيْهِ عَمَلُهُ وَ كَبَتْ بِهِ بَطْنَتُهُ) ^{۴۷}

اندک آشنایی با کژتابی‌های زبانی و استعاره‌های عربی کافی است تا خواننده دریابد که امام علیه السلام با کلمه معتلف (آخور) و نشیل (فضله چهارپایان) چگونه شدت و غلظت انتقاداتشان را زیاد کرده‌اند تا بدانجا که ابن ابی الحدید، که خود از ادب‌پژوهان زبان عربی است و با تاریخ ادبیات عربی آشنا است، می‌نویسد: «این، کوبنده‌ترین هجو در تاریخ ادب عربی است حتی از این شعر حطیته که می‌گفت: "دَعِ الْمَكَارِمَ لَا تَرَحَّلْ لِبَغِيَّتِهَا... " نیز کوبنده‌تر است.» ^{۴۸}

نمونه دیگری از انتقادات امام علیه السلام این بود که در بدو پذیرش حکومت، زمین‌هایی که عثمان بخشیده بود را از آخرین باز پس گرفتند و با صراحت فرمودند: «به خدا قسم [حتی] اگر این زمین‌ها برای مهریه زنان یا برای خرید کنیزانتان هزینه شده باشد [باز هم از شما] پس خواهم گرفت....» (وَ اللَّهُ لَوْ وَجَدْتُهُ قَدْ تَزَوَّجَ بِهِ النِّسَاءَ وَ مَلَكَ بِهِ الْإِمَاءَ لَرَدَدْتُهُ...) ^{۴۹}

عثمان که گمان می‌کرد حضور علی بن ابی طالب علیه السلام در مدینه موجب اعتراض مردم شده است؛ وقتی در محاصره معترضان گرفتار شده بود، به امام علی علیه السلام پیغام داد که از مدینه خارج شوند؛ اما چون این دومین باری بود که از ایشان چنین تقاضایی می‌کرد، حضرت از

پذیرش توصیه او خودداری کرده و فرمودند عثمان می‌خواهد مرا شتر آبکش بکند که یک بار می‌گوید از شهر خارج شو یک بار می‌گوید به شهر بازگرد و دوباره می‌گوید از شهر خارج شو. به خدا قسم آنقدر از او دفاع کردم که ترسیدم گناهکار شده باشم. (وَاللَّهِ لَقَدْ دَفَعْتُ عَنْهُ حَتَّى خَشِيتُ أَنْ أَكُونَ آئِمًا)^{۵۰} ابن ابی الحدید، با همه تعصبی که نسبت به خلفا دارد و به همین خاطر گاه کلمات امام را بی‌جهت تأویل می‌برد، در شرح این سخن امام به عنوان اولین احتمال، وجه اینکه امام می‌ترسیدند دفاعشان از عثمان منجر به گناهکاری شود، را "جرائم و بدعت‌های عثمان" دانسته است.^{۵۱}

وقتی فساد کارگزاران عثمان بالا گرفت و مردم در اعتراض به این رویه به نزد علی بن ابی طالب آمدند و از دست عثمان به ایشان شکایت کردند و از ایشان خواستند که عثمان را از این مفساد بازدارند، امام علیه السلام به نزد عثمان رفتند و در ضمن سخنانی به وی فرمودند: «بدترین مردم نزد خدا پیشوای ستمکاری است که گمراه باشد و موجب گمراهی دیگران شود و سنت‌های بر جای مانده از پیامبر را بمیراند و بدعت‌های رد شده توسط ایشان را زنده کند» (وَإِنَّ شَرَّ النَّاسِ عِنْدَ اللَّهِ إِمَامٌ جَائِرٌ ضَلَّ وَضُلَّ بِهِ فَأَمَاتَ سُنَّةً مَأْخُودَةً وَ أَحْيَا بَدْعَةً مَتْرُوكَةً)^{۵۲} کاتب دستگاه عثمان و تعزیه‌گردان معرکه او مروان بود، امام بر این باور بودند که مروان عثمان را در جنگ خود گرفته و او را به سوی این بدعتها و ظلم‌ها کشانده است برای همین بود که در ادامه‌ی همین ملاقات به عثمان فرمودند: «مانند شتر به غارت رفته [که در دست غارتگر راحت و شتابان می‌دود] اختیار خودت را به دست مروان مده تا به هر کجا که می‌خواهد تو را براند...» (فَلَا تَكُونَنَّ لِمَرْوَانَ سَيْقَةً يَسُوقُكَ حَيْثُ شَاءَ...)^{۵۳}

امام علی علیه السلام هرگز از این اعتراضاتی که به خلیفه سوم کرده بودند پشیمان نبودند، معاویه در نامه‌ای به امام فهرستی از مخالفت‌های امام با خلفا را گرد آورده بود، امام علیه السلام در پاسخ به او این مخالفت‌ها را انکار نمی‌کنند، بلکه فقط توضیح می‌دهند که اگر مخالفتی کرده باشم به تو ربطی ندارد که از تو عذرخواهی بکنم؛ «وَزَعَمْتَ أَنِّي لِكُلِّ الْخُلَفَاءِ حَسَدْتُ وَ عَلَيَّ

كُلِّهِمْ بَغِيْتٌ فَإِنْ يَكُنْ ذَلِكَ كَذَلِكَ فَلَيْسَتْ الْجِنَايَةُ عَلَيْكَ فَبِكُونِ الْعُذْرِ إِلَيْكَ» (گفته‌ای که من بر همه خلفا حسد ورزیدم و بر همه آنها شورش کرده‌ام اگر آنچه گفته‌ای درست باشد به تو آسیبی نرود تا از تو پوزش بخواهم) و در پایان درباره اعتراضاتی که به خلیفه سوم داشته‌اند می‌نویسند «وَمَا كُنْتُ لِأَعْتَدِرَ مِنْ أُنِّي كُنْتُ أَنْقِمُ عَلَيْهِ أَحْدَانًا...» (من از اعتراضاتی که بر بدعت‌های عثمان داشته‌ام هرگز عذرخواهی نمی‌کنم)^{۵۴}

نتیجه‌گیری

شکایت، گلایه و اعتراض امام به شورای سقیفه و رویه خلفا در حد گسترده‌ای در نهج البلاغه منعکس شده است؛ اما نکته جالب توجه آن است که در غالب موارد، امام علیه السلام هم این اعتراض خود را بیان می‌کرده‌اند و هم با هنرمندی تمام برای رعایت مصالح جهان اسلام از تصریح به اسامی خلفا که موجب بهانه دادن به دست فرصت طلبان می‌شده پرهیز کرده و در بیان انتقادات خود از راهبرد تعریض حداکثری بهره می‌برده‌اند. این پوشیده‌گویی نباید موجب پرورش این پندار شود که امام علیه السلام، با شورای سقیفه و رفتار خلفای سه‌گانه موافق و از عملکرد آنان خرسند بوده‌اند، چون اولاً در نهج البلاغه مخالفت‌های تئوریک و خطابه‌ای ایشان با انتخاب خلیفه در سقیفه نقل شده است، ثانیاً با عملکرد خلفا کاملاً مخالف بوده و آنان را سنت‌سوز و بدعت‌ساز می‌دانستند.

پی نوشت‌ها:

۱. نهج البلاغة، خطبه ۷۳.
۲. نهج البلاغه، خطبه ۶۷.
۳. ابن ابی الحدید، شرح نهج البلاغة، ج ۱، ص ۱۳۹.
۴. صالحی شامی، محمد بن یوسف، سبل الہدی، ج ۱۱، ص: ۷.
۵. نک: الطبری، أحمد بن عبد الله، ذخائر العقبی فی مناقب ذوی القربی، ج ۱، ص ۱۷.
۶. نک: قندوزی، ینابیع المودة لذوی القربی، ج ۲، ص ۶۸؛ حسکانی عبید الله بن احمد، شواهد التنزیل لقواعد التفضیل، ج ۲، ص: ۲۷۱.
۷. ن ک: مالمی، محمد بن یحیی، التمهید والبیان فی مقتل الشہید عثمان، ص ۱۷۶.
۸. ابوالفرج، ابن جوزی، تبصره ابن جوزی، ص ۳۷۷ (مجلس ۳۱ فی فضل علی).
۹. طبری محمد بن جریر، المسترشد فی إمامة علی بن أبی طالب علیه السلام، ص: ۳۷۱.
۱۰. نهج البلاغه، خطبه ۱۶۲.
۱۱. ابن منظور، محمد بن مکرم، لسان العرب، ج ۴، ص: ۶ و ۷.
۱۲. ن ک: حسینی موسوی، سید عباس، نزهة الجلیس و منیة الادیب الأنیس، ج ۱، ص ۵۰۱.
۱۳. مجلسی، محمدباقر، مرآة العقول، ج ۲۶، ص ۵۴۷.
۱۴. فیروزآبادی، محمد بن یعقوب، القاموس المحیط، ج ۲، ص ۴.
۱۵. ابن ابی الحدید، شرح نهج البلاغة، ج ۱، ص ۲۱۴.
۱۶. ن ک: ابن ابی الحدید، شرح نهج البلاغة، ج ۱۵، ص ۱۸۶.
۱۷. نهج البلاغه، نامه ۲۸.
۱۸. همان.
۱۹. نهج البلاغه، خطبه ۶.
۲۰. نهج البلاغه، خطبه ۱۷۲.
۲۱. جوهری اسماعیل، صحاح اللغة، ج ۲، ص ۴۴۴.
۲۲. نهج البلاغه، خطبه ۱۶۲.
۲۳. صحیح مسلم، کتاب الجهاد و السیر، ص ۸۸۷.
۲۴. ن ک: ابن منظور، محمد بن مکرم، لسان العرب، ج ۳، ص ۸۱.

۲۵. صحیح مسلم، کتاب الجهاد و السیر، ص ۸۸۶.
۲۶. ابن ابی الحدید، شرح نهج البلاغه، ج ۱، ص ۲۰۵.
۲۷. نهج البلاغه، خطبه ۱۶۹.
۲۸. فراهیدی خلیل بن احمد، کتاب العین، ج ۱، ص: ۲۵۹.
۲۹. ازهری، محمد بن احمد، تهذیب اللغة، ج ۱، ص ۲۷۷.
۳۰. نهج البلاغه، خطبه، ۱۶.
۳۱. ابن ابی الحدید، شرح نهج البلاغه، ج ۹، ص ۱۶۵.
۳۲. جمله نحن الشعار که در این عبارت به کار رفته به معنای شدت نزدیکی امام علی به پیامبر است؛ کلمه شعار به معنای لباس زیر است. لباس زیر چون بخش‌های ناپیدا و پوشاندنی بدن انسان را می‌بیند در حقیقت رازدار انسان است. از همین رو در زبان عربی نزدیکان شخص را که به اسرار او آگاه است به لباس زیر تشبیه می‌کنند. قرآن کریم نیز دوست خیلی نزدیک را بطانه (آستر لباس) خوانده است. در ادب پارسی نیز دوست نزدیک و رازدان رفیق گرمابه نامیده شده است.
۳۳. نهج البلاغه، خطبه ۱۵۴.
۳۴. ابن ابی الحدید، شرح نهج البلاغه، ج ۱، ص ۱۸۸.
۳۵. احمد بن حنبل، مسند الامام احمد بن حنبل، ج ۱ ص ۷۵.
۳۶. نهج البلاغه، نامه ۴۵.
۳۷. نهج البلاغه، خطبه ۲۰۲.
۳۸. راغب اصفهانی، حسین بن محمد، مفردات الفاظ القرآن، ج ۱، ص ۸۴۲.
۳۹. ن ک: ابن سیده، علی بن اسماعیل، المحکم و المحيط الاعظم، ج ۴، ص ۲۰۳.
۴۰. ن ک: نیشابوری، مسلم، صحیح مسلم، ص ۸۸۷ و ۸۸۸.
۴۱. ابن ابی الحدید، شرح نهج البلاغه، ج ۱۶، ص ۲۱۰.
۴۲. نگارنده بر آن است که واژه کلم در این جا با فتح لام و به معنای جراحت است نه به معنای گفتار؛ (ن ک: نهج البلاغه خ ۶۲؛ زبیدی، مرتضی، تاج العروس، ج ۱۷، ص ۶۲۴؛ ابن ابی الحدید، شرح نهج البلاغه، ج ۱، ص ۱۷۰؛ هاشمی خوئی، میرزا حبیب الله، منهاج البراعة فی شرح نهج البلاغه، ج ۳، ص ۷۱).
۴۳. ن ک: ابن ابی الحدید، شرح نهج البلاغه، ج ۱، ص ۱۸۴.
۴۴. نهج البلاغه، خطبه ۲۰۲.

٤٥. دينورى، اين قتيبة، الإمامة و السياسة، ج ١، ص: ٣١.

٤٦. صحيح مسلم، كتاب الجهاد و السير، ص ٨٨٧.

٤٧. نهج البلاغه، خطبه ٣.

٤٨. ن ك: ابن ابى الحديد، شرح نهج البلاغه، ج ١، ص ١٩٧.

٤٩. نهج البلاغه، خطبه ١٥.

٥٠. نهج البلاغه، خطبه ٢٤٠.

٥١. ابن ابى الحديد، شرح نهج البلاغه، ج ١٣، ص ٢٩٧.

٥٢. نهج البلاغه، خطبه ١٦٤.

٥٣. نهج البلاغه، خطبه ١٦٤.

٥٤. نهج البلاغه، نامه ٢٨.

منابع:

١. قرآن كريم.

٢. نهج البلاغه.

٣. ابن ابى الحديد، شرح نهج البلاغه، انتشارات كتابخانه آيت الله مرعشى، قم، ١٤٠٤ ق.

٤. ابن الجوزى، ابوالفرح، التبصره، المكتبة العصرية، صيدا بيروت، الاولى ١٤٢٥ ق.

٥. ابن سيده، على بن اسماعيل، المحكم و المحيط الاعظم، محقق: عبدالحميد هنداوى، دار الكتب العلميه، بيروت، اول.

٦. ابن منظور، محمد بن مكرم، لسان العرب، دار صادر، بيروت، سوم.

٧. احمد بن حنبل، مسند الامام احمد بن حنبل، المكتب الاسلامى و دار صادر، بيروت، الاولى، ١٣٨٩ ق.

٨. ازهرى، محمد بن احمد، تهذيب اللغة، دار احياء التراث العربى، بيروت، اول.

٩. دينورى، اين قتيبة، الامامة و السياسة، تحقيق على شيرى، بيروت، دار الأضواء، الأولى، ١٤١٠ ق.

١٠. راغب اصفهانى، حسين بن محمد، مفردات الفاظ القرآن، دار القلم، بيروت، اول.

۱۱. زبیدی، مرتضی، تاج العروس، محقق: علی شیری، دار الفکر، بیروت، اول.
۱۲. جوهری اسماعیل، صحاح اللغة، دار العلم للملایین، بیروت، اول.
۱۳. حسان، عبید الله بن احمد، شواهد التنزیل لقواعد التفضیل، سازمان چاپ و انتشارات وزارت ارشاد اسلامی، تهران، اول، ۱۴۱۱ ق.
۱۴. حسینی موسوی، سید عباس بن علی، نزهة الجلیس و منیة الادیب الأئیس، محقق: سید محمد مهدی الخرسان، مکتب الحیدریة، قم، اول، ۱۴۱۷ ق.
۱۵. شوشتری، محمد تقی، بهج الصباغة فی شرح نهج البلاغة، انتشارات امیر کبیر، تهران، اول، ۱۳۷۶ ش.
۱۶. صالحی شامی، محمد بن یوسف، سبل الهدی، تحقیق عادل احمد عبد الموجود و علی محمد معوض، بیروت، دار الکتب العلمیة، الأولى، ۱۴۱۴ ق.
۱۷. طبری، أحمد بن عبد الله، ذخائر العقبی فی مناقب ذوی القربی، دار الکتب المصریة، ۱۳۵۶ ق.
۱۸. طبری، محمد بن جریر، المسترشد فی إمامة علی بن أبی طالب علیه السلام، محقق: احمد محمودی، کوشانیور، قم، اول، ۱۴۱۵ ق.
۱۹. فراهیدی خلیل بن احمد، کتاب العین، هجرت، قم، دوم.
۲۰. فیروزآبادی محمد بن یعقوب، القاموس المحیط، دار الکتب العلمیة، اول، بیروت.
۲۱. القندوزی، سلیمان بن ابراهیم، ینایع المودة لذوی القربی، (تحقیق: سید علی جمال اشرف الحسینی) دار الاسوة للطباعة و النشر، الاولى، ۱۴۱۶ ق.
۲۲. مالقی، محمد بن یحیی، التمهید والبیان فی مقتل الشہید عثمان، محقق: د. محمود یوسف زاید) الدوحة، دار الثقافة، الأولى، ۱۴۰۵ ق.
۲۳. مجلسی، محمدباقر، مرآة العقول، محقق: هاشم رسولی محلاتی، دار الکتب الاسلامیة، دوم، تهران ۱۴۰۴ ق.
۲۴. نیشابوری، مسلم بن حجاج، صحیح مسلم (محقق: صدقی جمیل عطار) دارالفکر بیروت الاولى ۱۴۲۱ ق.
۲۵. هاشمی خوئی، میرزا حبیب الله، منهاج البراعة فی شرح نهج البلاغة، المکتبه الاسلامیة، تهران، چهارم، ۱۳۵۸ ش.